

گفتاری درباره شهید مهدی باکری

دکتر رحیم صفوی



بزرگوار در زمان فرماندهی اش در عملیات سپاه آذربایجان غربی، مناطق کردستان و آذربایجان را از لوث وجود ضدانقلاب که آرامش و امنیت مردم محروم را بر هم زده بود پاک سازی نمود و در ایجاد امنیت پایدار و مقابله با ضدانقلاب که از سمت عراق تجهیز می شدند نقش بسیار موثر و تعیین کننده ای داشت.

نقش شهید باکری در دفاع مقدس

شهید باکری در سال ۵۹ با آغاز جنگ تحمیلی به اتفاق شهید بزرگوار حسن شفیعی زاده که بعداً فرماندهی توپخانه سپاه را به عهده گرفت به جبهه های جنوب و به کربلای خوزستان آمد. واقعاً خاطره آمدن آنها به جنوب بیاد ماندنی است آن زمان آقا

شهید بزرگوار سرلشکر پاسدار مهندس مهدی باکری فرمانده دلاور لشکر ۳۱ عاشورا از نظر خصوصیات اخلاقی، معرفتی، ایمانی و شجاعت از ویژگی های منحصر به فرد برخوردار بود او فرمانده ای مومن، شجاع، خردمند و با تدبیر بود.

آشنایی با شهید باکری

اولین آشنایی من با این بزرگوار به سال های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و به زمان دانشجویی در دانشگاه تبریز بر می گردد من سال های ۵۴ - ۵۰ در رشته زمین شناسی دانشگاه تبریز به تحصیل بودم و با وی که در همان دانشگاه در رشته مهندسی تحصیل می کرد آشنا شدم، البته با برادر ایشان "شهید بزرگوار حمید باکری" که جانشین فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا بود قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در سوریه آشنا شدم و در اوج مبارزات مردم شریف مان علیه رژیم منفور پهلوی به اتفاق هم یک خودروی پژو که مقدار زیادی سلاح و مهمات در داخل آن جاسازی شده بود را از سوریه به ترکیه و از ترکیه به ایران آوردیم.

فعالیت های شهید باکری پس از پیروزی انقلاب اسلامی

شهید باکری که مبارزه علیه رژیم شاه را از دبیرستان آغاز کرده بود پس از پیروزی انقلاب اسلامی آن هنگام که فقط ۲۴ سال داشت مسئولیت فرماندهی عملیات سپاه آذربایجان شرقی و شهرداری شهر ارومیه را همزمان بر عهده داشت. وی مدتی نیز به عنوان دادستان انقلاب شهر ارومیه و هم زمان به عنوان مسئول جهادسازندگی آذربایجان غربی مشغول خدمت بود. آن شهید

مهدی باکری همراه حسن شفیق زاده با یک قبضه خمپاره ۱۲۰ م.م. به گلف "پایگاه منتظران شهادت" آمدند، پرسیدند سخت ترین منطقه جبهه کجاست؟ ما را به آنجا بفرستید. البته در آن زمان آبادان در محاصره دشمنان بعثی بود و امام بزرگوار فرمان شکست حصر این شهر را در ۱۴ آبان سال ۵۹ صادر نموده بودند، از آنجا که رفتن به آبادان از راه زمینی ممکن نبود؛ مهدی باکری و حسن شفیق زاده برای رفتن به آنجا تصمیم گرفتند با لنج و از طرف بندر ماهشهر به آن منطقه بروند. ناخدای لنج به آنها گفت بود: لنج من پر از کیسه های آرد است. اگر آردها را خالی کردید شما را می برم لذا این دو برادر رزمنده پاسدار در مدت دو روز آردها را خالی کردند و پس از یک روز به رودخانه بهمن شیر رسیده و در یک اسکله پیاده شدند و با تنها خمپاره ۱۲۰ م م که به همراه داشتند به جبهه ایستگاه های ۷ و ۱۲ رفتند. بچه های بسیجی و پاسدار که خمپاره نداشتند، از آمدن این دو بزرگوار بسیار خوشحال شده بودند و می گفتند آبادان را نجات می دهیم. این دو عزیز شهید حضور در جبهه های جنوب را از همان آبادان و ایستگاه های ۷ و ۱۲ شروع کردند و از آنجا که در زمان بنی صدر هیچ سلاح و مهماتی به پاسداران داده نمی شد لذا سهمیه ای که به آنها تعلق می گرفت سه گلوله در روز بیشتر نبود، اما آنها قهرمانانه ایستادند و مقاومت کردند تا سرانجام در عملیات ثامن الائمه (ع)، یعنی پنجم مهرماه ۶۰، حصر آبادان شکسته شد.

نقش فرماندهی شهید باکری در دفاع مقدس

شهید باکری دارای نبوغ و استعداد فراوانی بود و رشادت خودش را در طول جنگ به منصفه ظهور رساند. آن شهید بزرگوار در عملیات فتح المبین معاون تیپ ۸ لشکر نجف بود که فرماندهی آن به عهده شهید احمد کاظمی بود. آقای مهدی باکری در قرارگاه فتح که مأموریت باز کردن تنگه رقابیه و دور زدن دشمن در منطقه جنوبی در منطقه فتح المبین را داشت، پیچیده ترین و سخت ترین عملیات احاطه ای را فرماندهی کرد. او نیروهای خودش را از ارتفاعات میشداغ عبور داد و آنها را ۴۸ ساعت قبل از عملیات با عبور از تنگه ذلیجان در یک منطقه رملی به پشت نیروهای لشکر ۱۰ زرهی عراق "که در تنگه رقابیه مستقر بودند"، فرستاد و این کار یکی از اصلی ترین پایه های پیروزی در منطقه رقابیه را که من و شهید عزیز امیر نیکی در آنجا، فرماندهی مشترک قرارگاه را عهده دار بودیم به وجود آورد. شهید باکری از سنگر کوچکی در بالای ارتفاعات میشداغ نیروهایش را فرماندهی می کرد و هنگامی که در عملیات فتح المبین یکی از گردان های

در منطقه رمل ها در محاصره دشمن قرار گرفت با تعدادی از پاسداران و بسیجی ها با شجاعت و تدبیر بسیار بالا به کمک آنها رفت و گردان را از محاصره دشمن نجات داد و در همین عملیات بود که آقا مهدی از ناحیه چشم مجروح شد. حقیقتاً شجاعت، تدبیر و عقلانیت شهید باکری برای عزیزان بسیجی و پاسدار مثال زدنی بود. او فرماندهی مخلص و صدیق بود و حقیقتاً به امام عشق می ورزید و پاسداران و بسیجیان دلاور هم از صمیم قلب وی را دوست می داشتند و فرمان او را در شرایط سخت جنگ با جان و دل می پذیرفتند.

هنوز یک ماه از زخمی شدن ایشان نگذشته بود که خودش را برای عملیات بیت المقدس آماده کرد لذا او برای شرکت در عملیات آزادسازی خرمشهر که از ۱۰ اردیبهشت ۶۱ تا ۳ خرداد ۶۱ طول کشید خودش را به جبهه ها رساند و همچنان به عنوان جانشین تیپ نجف وارد عملیات شد. در همان مرحله اول عملیات مجدداً بر اثر اصابت خمپاره از ناحیه کمر مجروح شد و او را برای درمان جراحی به پشت جبهه بردند ولی در حالی که مجروح بود و نمی توانست روی پای خود بایستد از پشت بی سیم در مرحله سوم عملیات نیروهای پاسدار را فرماندهی می کرد.

بعد از عملیات بیت المقدس یعنی در عملیات رمضان که به فرمان امام بزرگوار در داخل خاک عراق آغاز شد ایشان فرماندهی تیپ ۳۱ عاشورا را به عهده گرفت. تیپ عاشورا با شکستن خاک ریزها و سخت ترین مواضع دفاعی دشمن در شرق بصره وارد نبرد بی امان با دشمن شد و در حالی که نیروهایش پیاده بودند ۲۰ کیلومتر به عمق سرزمین دشمن پیشروی کرده و تیپ ۱۰ زرهی گارد جمهوری عراق را که مسلح به انواع سلاح ها بودند، هدف تهاجم خود قرار داده و آنها را مجبور به عقب نشینی کردند. در عملیات رمضان این فرمانده عزیز مجدداً زخمی شد و با اینکه در عملیات های بعدی مجروح شده بود ولی همچنان با روحیه ای عالی تر از پیش برای اجرای فرمان امام (ره) و برای دفاع از استقلال ایران اسلامی، به جبهه های عزت و شرف می شتافت. او در عملیات های والفجر مقدماتی ۱، ۲، ۳ و ۴ که در منطقه مریوان و ارتفاعات کانی مانگا انجام شد فرماندهی لشکر عاشورا را بر عهده داشت. آقا مهدی از نظریه پردازان و شخصیت های منحصر به فرد در جنگ و فردی صاحب نظر در طراحی عملیات ها بود. ایشان خیلی آدم صبور و آرامی بود (و خداوند بزرگ سعه صدر فراوانی به ایشان عطا فرموده بود).

آوازه رشادت ها و حماسه های لشکر عاشورا و شهید مهدی

باکری در عملیات خیبر و بدر که جزو پیچیده ترین عملیات های سپاه بود به اوج رسید. این عملیات ها به صورت آبی خاکی بود و تفاوت زیادی با عملیات های زمینی داشت و هر دو در شرق رودخانه های دجله و فرات به منظور محاصره شمال بصره انجام گرفت. شهید بزرگ وار مهدی باکری در این عملیات ها که تدبیر و شجاعت را همزمان از خودش به خرج می داد تا مرحله شهادت ایستادگی کرد. لازم به ذکر است که در عملیات خیبر "در جزیره مجنون جنوبی" لشکرهای سپاه به سختی می جنگیدند و از آنجا که فرمان امام این بود که "جزایر باید محفوظ بماند". لذا در این عملیات فرماندهان سپاه شخصاً آر. پی. جی ۷ به دست گرفته و در خط مقدم، می جنگیدند و شهید والامقام حاج ابراهیم همت در این عملیات به شهادت رسید و همچنین شهید عالی قدر حمید باکری "جانشین شهید مهدی باکری" روی پل شحیطاط که جزیره را به خشکی مسطح شکلی به نام تنومه وصل می کرد، به فیض شهادت نایل آمد.

در آنجا تانک های دشمن برای پس گرفتن جزایر از پل شحیطاط پیش روی می کردند و پشت سر هم می آمدند تا از روی پل عبور کنند و جزایر را بگیرند و هنگامی که فرزندان رشید سپاه و بسیجیان دلاور یکی از تانک ها را با آر. پی. جی می زدند، تانک های بعدی تانک جلویی را کنار می زدند و همچنان پیش روی می کردند تا به هدف شان برسند؛ در این عملیات بود که حمید باکری به شهادت رسید، در آنجا من با بی سیم به آقا مهدی اعلام کردم: بروید و جسد حمید را بیاورید تا مفقودالجسد نشود اما آقا مهدی گفت: حمید و بقیه هیچ فرقی ندارند، اگر توانستیم همه شهدا را بیاوریم حمید را هم می آوریم بنابراین هم پیکر پاک شهید حمید باکری و هم شهیدان بزرگ وار دیگر در آنجا ماندند. در سال بعد "عملیات بدر" نیز در شرق دجله و فرات انجام شد. این بار پس از آن که لشکر عاشورا به فرماندهی شهید مهدی باکری از دجله عبور کرد. جاده اصلی العماره بصره قطع شد و یک هفته جنگ بسیار سختی در دو طرف رودخانه دجله بین سپاه اسلام و کفر برقرار بود. شهید عالی مقام مهدی باکری خودش در روز اول عملیات در کنار دجله حضور داشت و پس از جلسه ای که به اتفاق وی با عزیزانی مانند شهید احمد کاظمی، حسن دانایی و شهید صیاد شیرازی برای بررسی ادامه عملیات در شرق دجله در سنگری داشتیم* او به غرب دجله (آن طرف رودخانه دجله) رفت و در کنار آخرین پاسدارها و بسیجی ها در خط مقدم با دشمن دلیرانه جنگید تا اینکه عاشقانه ردای سرخ شهادت را به قامت سبز

خود بیاراست و به لقاء محبوبش یعنی خدای بزرگ رسید و زمانی که خواستند جسد مطهر او را با قایق به عقب بیاورند با گلوله آر. پی. جی ۷ از سوی دشمن به قایق ایشان، پیکر پاکش تکه تکه شد و با جریان رودخانه دجله به اقیانوس هستی پیوست.

ایشان در سال ۱۳۶۳ به شهادت رسید و در زمان شهادت از عمر بابرکتش ۳۰ سال بیشتر نگذشته بود. او در عملیات بدر فرمانده لشکری بود که نزدیک به ۷۰۰۰ نفر نیرو داشت و در میان این نیروها از نوجوان ۱۶ ساله تا پیرمرد ۷۰ ساله حضور داشتند، ولی او توانست همگی را مدیریت کند. یکی از کارهای آقا مهدی این بود که برای اطمینان از جان بسیجی ها خودش با نیروهای گشتی-شناسایی به منطقه می رفت و منطقه را شناسایی می کرد.

ویژگی های اخلاقی شهید باکری

من با صداقت عرض می کنم امثال شهید باکری کم داشته ایم. او انسانی جامع، با ایمان، با اخلاص، عاشق خدا، با عاطفه و بسیار مهربان بود. ایشان با خردمندی و معنویت و در عین حال صلابت و قاطعیت فرماندهی می کرد. گاهی چند شبانه روز نمی خوابید و اکثر مواقع او را با لباس بسیجی می دیدیم و اگر به او می گفتیم که چرا لباس پاسداری به تن نمی کنی؟ و فرمانده لشکر هستی، می گفت: بگذارید بسیجی ها ما را نشناسند.

یکی از دوستان ایشان تعریف می کرد که: روز جمعه بود و ایشان از جبهه آمده بود که به خانواده خود در شهر اهواز سر بزند به پارک موتوروی رفته بود تا روغن ماشین را عوض کند. فرد بسیجی که مسئول تعویض روغن بود گفته بود: برو برادر روز جمعه است دارم لباس هایم را می شویم، بگذار یک روز تعطیل به کار خودمان برسیم، آقا مهدی به او می گوید: برادر من لباس تو را می شویم، تو هم بیا روغن ماشین من را عوض کن. همین کار را هم انجام می دهند ولی آن برادر بسیجی نفهمید او فرمانده لشکر است که دارد لباس او را می شوید.

اینها افسانه یا قصه نیست. اینها حقایقی است از زندگی فرماندهانی همچون شهید باکری که با حماسه آفرینی ها و رشادت ها و اخلاق و عملشان در جبهه های نور علیه ظلمت جانانه جنگیدند و میدان های پاسداری از شرف و عزت و استقلال کشور را با خون مطهر خود آبیاری کردند و از نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران دفاع کردند و تا آخرین نفس در این راه سترگ لحظه ای نپاسودند تا جان پاکشان را به حضرت حق تقدیم نمودند.

طوبی لهم و حسن ماب

*در آن جلسه آقا مهدی بسیار باشکوه صحبت کرد و چهره او بسیار ملکوتی و مثل مهتاب نورانی شده بود.